قوله ساطع ای مرتفع صحاح

لود وحکایة باوی بگفت مادرم گفت دران زمان که او بوجود آمد نوری
از من ساطع شد که قصرهاء شام نموده گشت شداد بن اوس روایة
کند که روزی حضرة رسالة صلوات الله وسلامه علیه با اصحاب
در کلمات بود که ناگاه شیخی از بنی عامر عصاکوب آمد ودران حضرة
بایستاد وگفت ای پسر عبد المطلب مرا خبر دادند که تو رسول خدائی
وچنان دعوة که ابرهیم وموسی وعیسی کرده اند تو میکنی واین سخنی
بزرگ است وانبیا وخلفا از دو خانه از خانهاء بنی اسرائیل بوده
اند وآن خانهٔ نبوة وخانه خلافة است وتو از اعرابی وایشان
بت پرستان اند ونه ازان خانهائی تو از کجا ونبوة از کجا ولیکن
هر سخنی را حقیقتی هست وحقیقه قول وحبداء حال خود بیان کن
حضرة رسالة صلوات الله وسلامه علیه تعجب فرمود وگفت ای
برادر عامری این سوال را قصهٔ هست بنشین وبشنو پس شیخ عامری
بدو زانو بنشست وحضرة رسالة صلوات الله وسلامه علیه
فرمود حقیقة قول وابتداء حال من دعاء ابرهیم است وانکه
بشارة عیسی ومادرم بخبر از من هیچ فرزند دیگر نیاورده ومن در شکم
وی بغایة سنگین بودم تا غایتی که مادرم ازان حال شکایة بزنان
میکرد ودر خواب دید که نوری از وی بیرون آمد که مشرق ومغرب
زمین نمود وچون بوجود آمدم تبان را دشمن میداشتم وفکر شعر
بودم ودر بنی سعد بن بکر شیر میخوردم وروزی ناگاه با اطفال در ولدها

کرده پس اورا طلب کردند ونیافتند وحلیمه باز منزل خود رفت
وبعد ازان اورا بر هیچ کاهن عرض نکرد وجبری نگشتید که آن کاهن
دیوانه گشت ودرگذر وفاة کرد

## باب سیوم

بیان آنچه در سال سیوم از مولد حضرة رسالة صلعم بوده دران سال شق صدر
واقع شد وبیل روایة از پیش بیان رفت ابن جوزی آورده که شخصی
گفت یا رسول الله اول حال نبوة تو چه گونه بود فرمود که حاضنه
من از بنی سعد بود وروزی با پسر وی در گوسفند چرانیدن بودیم
واورا فرستادم تا طعام آورد ومن با گوسفندان بماندم که ناگاه
دو مرغ بزرگ سفید بیامدند وبا یکدیگر میگفتند این اوست وباز
می گفتند بلی وهردو به پیش من آمدند ومرا خوابانیدند وشکم من
شکافتند ودلم بیرون آوردند وشق کردند ودو قطره خون سیاه
ازان انداختند وبرآب وبرف غسل کردند وسکینه دران تعبیه
نمودند ویکی با رفیق خود بگفت این را بدوز وبخاتم نبوة مهر کن
وانکه اورا در کفهٔ ترازو نه وهزار نفر از امة وی در کفهٔ دیگر وهمچنان
کرد ومن راجح آمدم چنانکه آن کفهٔ دیگر دیدم که بر بالین من بود
وی ترسیدم مبادا بعضی ازان بر سر من افتد وگفتند اگر مجموع امة
با وی موازنه کنیم اوراجح آید پس برفتند ومرا رها کردند وترسناک
بودم وبغایة متحیر شدم وحال با وی گفتم واو مرا بر داشت
ونگاه بود وبا مادرم گفت من امانة خود باز بسپادم ومرا تسلیم وی کرد

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)